

## نقد و بررسی رویکردهای زبان‌شناسانه و تاریخی در قرآن‌پژوهی غربی

حسن احمدی‌زاده\*

تاریخ دریافت: ۹۷/۳/۴

تاریخ پذیرش: ۹۷/۶/۲۰

### چکیده

از اواسط قرن بیستم، پژوهش‌های مستشرقان درباره تمدن‌ها و ادیان شرقی، به‌ویژه دین اسلام، در مسیر تازه‌ای گام برداشت که بیش‌تر متأثر از اندیشه‌های تحلیلی‌مسلمان در حوزه دین‌شناسی و زبان‌شناسی بود. در دو دهه اخیر، اندیشه‌وران متعددی در غرب با رویکرد انتقادی، پژوهش‌های تازه‌ای را در خصوص تاریخ قرآن، اصالت و حجیت آن آغاز نمودند. این رویکرد جدید، با انتشار آثار برخی از قرآن‌پژوهان آلمانی به‌ویژه کریستوف لوکسنبورگ، به طور جدی مطرح شد و موضع‌گیری‌های مختلفی را در غرب دامن زد. اساس علمی پژوهش‌های مستشرقان در خصوص قرآن، مبانی معرفتی و زبانی مدرن در هرمنوتیک و زبان‌شناسی است و از این رو، با تأکید بر عدم قدسیت متون مقدس، به قرآن‌پژوهی روی آورده‌اند. اما علی‌رغم تلاش قرآن‌پژوهان غربی در ارائه رویکردی انتقادی نسبت به قرآن، بیش‌تر پژوهش‌های ایشان، امروزه به تصریح بسیاری از اخلافتان در غرب، با کاستی‌های مختلفی روبه‌رو می‌باشد. در این جستار، تلاش نگارنده بر آن بوده تا با بررسی مهم‌ترین و مطرح‌ترین آثاری که امروزه در فضای قرآن‌پژوهی در غرب مطرح هستند، به ارزیابی تحلیلی قرآن‌پژوهان غربی از پنج مسأله مهم در خصوص قرآن بپردازد و در این میان، به برخی کاستی‌های و چالش‌های پیش روی ایشان در امر قرآن‌پژوهی اشاره کند.

**کلیدواژگان:** قداست‌بخشی، اصالت قرآن، متن مقدس، نگارش، لوکسنبورگ.

## مقدمه

امروزه در غرب، مطالعات قرآنی به مثابه عرصه پژوهشی آکادمیک، در وضعیتی از آشفتگی و سردرگمی به سر می‌برد. بسیاری از دین‌پژوهان غربی که درباره خاستگاه و سرچشمه‌های تاریخی اسلام مطالعه و تحقیق می‌کنند، این امر را پذیرفته‌اند که نسبت به برخی از مباحث اساسی در حوزه قرآن پژوهی، آگاهی چندانی ندارند- مباحثی که به قدری اساسی و بنیادی هستند که معمولاً محققان دیگر متون تاریخی، دانستن آن‌ها را بر خود لازم می‌دانند. از جمله این مباحث و پرسش‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: قرآن چگونه پدید آمد؟ ظهور و بروز قرآن از کجا و در چه زمانی برای نخستین بار اتفاق افتاد؟ قرآن برای نخستین بار چگونه نوشته شد؟ برای نخستین بار قرآن به چه زبانی نوشته شد؟ نخستین مخاطب قرآن چه کسی یا چه کسانی بودند؟ قرآن چگونه از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت، به‌ویژه در نخستین سال‌های پیدایش آن؟ چگونه، چه زمانی و توسط چه کسی قرآن علامت‌گذاری شد؟ کسانی که با پژوهش‌های قرآنی در دوره مدرن آشنایی دارند به خوبی می‌دانند که مطرح کردن چنین مباحث و پرسش‌هایی ممکن است پژوهشگر را با تردیدهایی جدی مواجه کند و بحث‌هایی چالش‌برانگیز را دامن زند.

با رجوع به تحقیقات پژوهشگران و دانشوران نامی در عرصه قرآن پژوهی در غرب، ملاحظه می‌کنیم که در مواجهه با چنین پرسش‌ها و مباحثی نمی‌توان به دیدگاهی دست یافت که مورد تأیید همه آن‌ها قرار گرفته باشد. در اینجا مراد، اختلاف عقیده‌هایی نیست که درباره متون مقدس وجود دارد، یعنی اینکه برخی از دانشوران متون مقدس را به مثابه منبعی برای باورها و زندگی‌شان تلقی می‌کنند اما برخی دیگر، آن‌ها را پدیده‌هایی شکل گرفته در بستر تاریخ می‌دانند که باید با تحلیل‌های تاریخی، ادبی، جامعه‌شناسانه و کلامی، آن‌ها را بررسی نمود. بلکه هدف، اشاره به این واقعیت است که بسیاری از دانشوران علی‌رغم تبحرشان در پژوهش‌های قرآنی و بکارگیری روش‌های مختلف در فهم و تفسیر قرآن، همچنان در خصوص مباحث و پرسش‌هایی که بدان‌ها اشاره شد، چندان از اتفاق نظر برخوردار نیستند.

ریشه این عدم اجماع و وفاق نظر را می‌توان در دیدگاه‌ها و آراء دانشورانی یافت که در قرن نوزدهم، مطالعات قرآنی در غرب را به نحوی جدی و آکادمیک مطرح کردند. اما

برخی از قرآن‌پژوهان غربی رویکردشان نسبت به قرآن و سرچشمه‌های تاریخی آن، همان رویکردی است که در میان پژوهشگران مسلمان رواج دارد. از آنجا که سال‌ها برای محققان غربی، منابع اصیل و قابل اعتماد در خصوص تاریخ پیدایش اسلام چندان در دسترس نبود و از سوی دیگر چندان اعتمادی به روایت‌های مربوط به تاریخ پیدایش قرآن نداشتند، بسیاری از آن‌ها بحث از نحوه شکل‌گیری قرآن و چالش‌های احتمالی در این بحث را مسکوت گذاشتند و به نوعی، رسیدن به تحلیلی روشن را در توان خود نمی‌دیدند. علاوه بر این، بسیاری از محققانی که به قرآن‌پژوهی روی آوردند، به جای روی آوردن به بحثی همه‌جانبه در خصوص خاستگاه قرآن، تنها جنبه خاصی از مطالعات قرآنی را دنبال کردند. به عنوان نمونه، گیجر (Geiger: 1810-1874)، بل (Bell: 1876-1952) و توری (Torrey: 1863-1956) تنها به بحث از ارتباط میان قرآن و متون مقدس یهودی-مسیحی پرداخته‌اند و ولرس (Vollers: 1857-1909) و بلاچر (Blachere: 1900-1973) به این پرسش توجه کردند که زبان اولیه قرآن چه بوده است.

تقریباً از ۱۹۷۰ به بعد، برخی از دانشوران غربی برای نخستین بار، بحث از خاستگاه و تاریخ پیدایش قرآن را به طور جدی مطرح کردند و کتاب‌ها و مقالات متعددی در این زمینه نگاشتند. هرچند این پژوهش‌ها تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر داشتند، اما پژوهش‌های گونتر لولینگ (Gunter lulling)، جان وانسبرو (John Wansbrough) و پاتریسیا کرون (Patricia Crone) و میخائیل کوک (Michael Cook) تحلیل‌هایی جدی را مطرح کردند که به نوعی، دیدگاه‌های سنتی درباره خاستگاه و تاریخ پیدایش قرآن را به چالش کشیدند. هرچند این پژوهش‌ها در وهله نخست با مخالفت‌ها و موضع‌گیری‌هایی از سوی برخی از دانشوران غربی مواجه شد اما در نهایت، بسیاری از قرآن‌پژوهان غربی را بر آن داشت تا مطالعات جدی‌تری در خصوص خاستگاه قرآن و تاریخ پیدایش آن انجام دهند و راه را برای ارائه تفسیرهای نوین از این امر، هموار سازند؛ تفسیرهایی که نوعاً تفاوت‌هایی بنیادی با تفسیرها و تحلیل‌های قرآن‌پژوهان مسلمان داشت.

از این رو مطالعات قرآنی در غرب از ۱۹۷۰ به بعد در فضایی جدید و توأم با هیجان علمی خاصی دنبال شد. این هیجان علمی تا حدود زیادی به حلقه‌های خاصی از

قرآن پژوهان غربی محدود می‌شد و تأثیر چندانی بر افکار عمومی نداشت. اما در سال ۲۰۰۰ نخستین ویراست از کتاب جنجال‌برانگیز کریستف لوکسنبرگ (Christoph Luxenberg) با عنوان «خوانش سوری-آرامی از قرآن» (Die Syro-Aramäische Lesart des Koran) در برلین منتشر شد و تأثیر زیادی حتی بر پژوهشگران در دیگر حوزه‌های دین‌پژوهی و اسلام‌شناسی گذاشت. مهم‌ترین ویژگی اثر لوکسنبرگ، سادگی و روانی نثر این کتاب بود و به همین خاطر حتی کسانی که چندان با مباحث کلامی و تئولوژیکی آشنایی نداشتند می‌توانستند مقصود نویسنده را فهم کنند، در حالی که آثار دیگر قرآن‌پژوهان مانند لولینگ و کرون، که پیش‌تر بدان‌ها اشاره شد، آکنده از عباراتی پیچیده و سخت‌فهم بودند؛ «مطالعات قرآنی» و انسبرو بسیار مبهم و پیچیده نوشته شده بود تا آنجا که حتی خود انگلیسی‌زبان‌ها هم مطمئن نبودند که آیا مقصود او در این کتاب را به درستی فهم کرده‌اند یا خیر و برخی از قرآن‌پژوهان غربی همچون آندریو ریپین (Andrew Rippin) به نوشتن تفسیرهایی برای این کتاب روی آوردند. علاوه بر ریپین، که خود از قرآن‌پژوهان نامی در غرب به شمار می‌رود، محققان دیگری نیز که از شهرت کم‌تری برخوردار هستند تفسیرهایی بر کتاب و انسبرو نگاشتند و در مواردی دیدگاه‌های او را با انتقاداتی جدی نقد و ارزیابی کردند.

در ادامه این جستار، ملاحظات دیگری درباره پنج پرسش اساسی و مرتبط با یکدیگر، در خصوص قرآن، مطرح خواهیم نمود که همچنان دیدگاه‌های مختلفی درباره آن‌ها در میان قرآن‌پژوهان غربی ملاحظه می‌شود. در هر بخش، سعی خواهد شد تا به جای ارائه نتیجه‌گیری‌ای قطعی، به پرسش‌های بیش‌تر و احیاناً ناسازگاری‌هایی در قرآن‌پژوهی غربی اشاره کنیم.

### پنج پرسش

۱. آیا قرآنی که امروزه در دسترس ماست اصالتاً همان قرآنی است که در زمان خود پیامبر بوده و به او وحی شده است؟

به بیان دیگر، آیا در زمان و مکان خاصی در تاریخ اسلام، قرآنی ظهور و بروز یافته که به عنوان اصیل‌ترین منبع اسلامی، دقیقاً همین قرآنی است که امروزه ما با آن مواجه

هستیم؟ این پرسشی است که هرچند برای قرآن‌پژوهان مسلمان از مسلمات تاریخی به شمار می‌رود، اما امروزه برای قرآن‌پژوهان غربی یکی از پرسش‌های چالش‌برانگیز در مطالعات قرآنی است. امروزه برخی از ایشان بر این باوراند که این امکان وجود دارد که در طول تاریخ، قرآنی که بر پیامبر نازل شده است تا حدودی تحریف شده باشد. نولدک (1836-1930: *Noldeke*)، شوالی (1863-1919: *Schwally*)، برگستراسر (1886-1933: *Bergstrasser*)، بل (1876-1952: *Bell*) و لولینگ (1886-1933: *Luling*) از جمله محققانی هستند که هرچند در موارد متعددی دیدگاه‌هایشان مخالف یکدیگر است اما همه بر این امر توافق دارند که قرآنی که امروزه در دسترس ماست، برگرفته از متن نخستین و اولیه‌ای است که بر پیامبر نازل شده است.

لوکسنبرگ نیز این دیدگاه را می‌پذیرد. اما اصلی‌ترین مخالف این دیدگاه، وانسبرو است که همراه با طرفدارانش (آندرو ریپین و هاوتینگ) بر این باور است که قرآنی که امروزه در دسترس ماست، به لحاظ تاریخی ریشه در متن مقدس و اولیه‌ای که بر پیامبر اسلام نازل شده ندارد، بلکه محصول پروسه آهسته و بلند مدتی است که بیش از دو قرن طول کشید و در طی آن، قرآنی که امروزه در دسترس ماست از کنار هم قرار گرفتن قطعاتی مختلف و جداگانه شکل گرفت. به نظر وانسبرو بر فرض که قرآنی اصیل و حقیقی در زمان خود پیامبر وجود داشته باشد، امکان دست یافتن و شناخت پیدا کردن نسبت به آن وجود ندارد. شاید بتوان گفت اختلاف نظر قرآن‌پژوهان غربی در این مسأله، بسیار بیش‌تر است تا دیگر مسائل مرتبط با قرآن‌پژوهی.

۲- ماهیت و سرشت قرآن اصلی و حقیقی‌ای که در زمان خود پیامبر بوده چگونه بوده است؟

تقریباً همه قرآن‌پژوهان غربی در این امر توافق نظر دارند که قرآن، متنی دینی است و ماهیت و حقیقت آن تعلیم آموزه‌های اخلاقی و دینی به مخاطبان خود است. این امر از قرآن‌هایی که امروزه در دسترس ماست به وضوح آشکار است. از این رو، به زعم ایشان اگر قرآنی اصیل هم در زمان خود پیامبر وجود داشته که توسط فرشته وحی بر او نازل شده باشد، ماهیت و سرشتی جز تعلیم آموزه‌های دینی و اخلاقی ندارد. اما فراتر از این پرسش اساسی، برای قرآن‌پژوهان غربی پرسش‌های فرعی‌تری در خصوص ماهیت و

سرشت قرآن وجود دارد که به آسانی نمی‌توان به آن‌ها پاسخ روشنی داد. نخست، این پرسش برای ایشان مطرح است که پیام دینی اصیل و حقیقی قرآن چه می‌تواند باشد؟ اختلاف نظرهایی در خصوص پاسخ این پرسش در میان غربی‌ها وجود دارد. تقریباً همه محققان مسلمان این پیام را در یک کلمه یعنی "اسلام" خلاصه می‌کنند. برخی از قرآن‌پژوهان غربی نیز از این دیدگاه تبعیت می‌کنند. اما بسیاری از دیگر قرآن‌پژوهان غربی بر این باوراند که قرآن اساساً ترویج‌دهنده آموزه‌های دیگری است و بر فرض که ترویج‌دهنده اسلام باشد، در این امر بسیار متأثر است از دیگر سنت‌ها و ادیان به‌ویژه یهودیت و مسیحیت. در سال ۱۸۳۳ *آبراهام گیجر* در کتاب «Was hat Muhammad aus dem Judenthume ausgenoommen?» بر این امر تأکید کرد که شخصیت پیامبر اسلام و نیز ماهیت قرآن بسیار تحت تأثیر یهودیت بوده است. یک قرن بعد، *تری (Torrey)* در کتاب «The Jewish Foundations of Islam» بر وابستگی زیاد قرآن بر سنت یهودیت، چنان تأکید ورزید که این پرسش برای خواننده کتاب او پیش می‌آید که چرا *تری* صراحتاً ادعا نکرده که حضرت محمد(ص) به احتمال زیاد به آئین یهودیت گرویده است. *کرون و کوک* در «Hagarism» از نخستین مراحل جنبشی سخن می‌گویند که محمد(ص) با عنوان جنبش Judeo-Hagarism آغاز کرد و آن را حلقه اتصال میان اعراب و یهودی‌ها قلمداد نمود.

از سوی دیگر، بسیاری از قرآن‌پژوهان غربی بر نقش مسیحیت در شکل‌گیری قرآن و آموزه‌های آن تأکید ورزیده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به *تور آندرا (Tor Andrae: 1885-)* اشاره کرد که در مجموعه مقالاتی که با عنوان «خاستگاه اسلام و مسیحیت» منتشر کرد، تأکید بسیاری بر تأثیر فرقه‌های مختلف مسیحیت، به‌ویژه نسطوریان یمن، مونوفیزیت‌های حبشه و پارساگرایی سوری (Syrian pietism) بر اسلام داشت. در واقع *آندرا* این پرسش را مطرح می‌کند، هر چند پاسخی بدان نمی‌دهد، که اگر محمد(ص) بسیار متأثر از آموزه‌های مسیحیت بود چرا او یکسره مسیحی نشد؟ (Andrae, 1923: 109)؟ *گوتتر لولینگ* در «درباره قرآن» این دیدگاه را مطرح می‌کند که آنچه محتوای قرآن را شکل داده است بخش‌هایی از نیایش‌های مسیحیان مکه است که در نمازهای خود برای نیایش با خداوند به کار می‌بردند. *لولینگ* بر این باور است که محمد(ص)

خود، پیش از اینکه یکسره خود را از جامعه مسیحیان جدا کند، در چنین جامعه‌ای پرورش یافته است. او بخش‌هایی از متون مسیحیت را ذکر می‌کند که در آن‌ها آئین‌های مربوط به نماز بیان شده و بر این باور است که قرآنی که امروزه در دسترس ماست از چنین متونی تأثیر پذیرفته است. اما بسیاری دیگر از محققان غربی این روش *لولینگ* در تحلیل قرآن و خاستگاه آن را نمی‌پذیرند چراکه این دیدگاه را هم غیرقابل اعتماد می‌دانند، و هم دیدگاهی می‌دانند که برگرفته از پیش‌فرض‌های تاریخی اثبات‌نشده خود *لولینگ* است. علاوه بر این، *لولینگ* تنها به بخش‌های خاصی از قرآن و کتاب مقدس مسیحیان اشاره می‌کند که صرفاً شباهت‌های ظاهری و لفظی با یکدیگر دارند. او نتوانسته به تحلیل تطبیقی جامعی از قرآن و کتاب مقدس دست یازد. سال‌ها در آلمان، محققان آلمانی نسبت به دیدگاه‌های *لولینگ*، که غالباً آکنده از بحث‌های خسته‌کننده و پیچیده بود، سکوت می‌کردند هرچند در بیرون از آلمان، در آثار برخی از پژوهشگران رجاعات زیادی به آثار *لولینگ* مشاهده می‌شد.

*لوکسنبرگ* نیز در کتاب «خوانش سوری-آرامی» طرفدار همان جریان قرآن‌پژوهی در غرب است که بر تأثیر مسیحیت بر شکل‌گیری قرآن تأکید می‌ورزد. او نیز همچون *لولینگ* سعی می‌کند تا بخش‌هایی از قرآن را با متون مسیحیت مقایسه و تطبیق کند اما پژوهش‌های او در این خصوص، به زعم برخی از محققان غربی، نظام‌مندتر و عینی‌تر از پژوهش‌های *لولینگ* است (Reynolds, 2008: 33). *لوکسنبرگ* درباره برخی از واژه‌های قرآن که به لحاظ نحوی دوپهلوی به نظر می‌رسیدند، بر این باور بود که اگر به جای این واژه‌ها از واژه‌های زبان سوری استفاده شود ممکن است معنای بهتری به آیات قرآن بدهد، چراکه بسیاری از واژه‌های قرآنی را برگرفته از زبان سوری باستان می‌دانست. او حتی در مواردی این فرض را مطرح می‌کند که نخستین نسخه مکتوب قرآن در صدر اسلام، از قواعد نگارشی و نحوی‌ای برخوردار بوده که به مرور زمان یا به فراموشی سپرده شده و یا در دوره‌های انتقال، به درستی فهمیده نشده است. موضوع اصلی کتاب *لوکسنبرگ* این است که کل قرآن در ابتدا به زبان سوری بوده نه به زبان عربی، اما در طول تاریخ، با خوانش عربی آن، زبان اصلی قرآن که زبان سوری بوده به فراموشی سپرده شده است. او همچنین استدلال می‌کند که در ابتدا زبان سوری زبان رسمی حکومت

اسلامی بوده است و صرفاً در زمان فرمانروایی *عبدالمالک* جای خود را به زبان عربی داده است. به طور خلاصه، فرضیات و تحلیل‌های زبانی و تاریخی *لوکسنبرگ* این ادعا را دامن می‌زنند که مسیحیت، به‌ویژه در سوریه، در شکل‌گیری پیام دینی قرآن در صدر اسلام نقش بسزایی داشته است.

پرسش دیگری که به بحث از ماهیت و سرشت قرآن نخستین در زمان خود پیامبر(ص) مربوط می‌شود، به نقش فرهنگ شفاهی در شکل‌گیری متن اولیه قرآن در صدر اسلام توجه می‌کند. *نیوویرث (Neuwirth)* قرآن‌پژوه و استاد دانشگاه برلین، در مقاله‌ای با عنوان *قرآن و تاریخ*، بحثی با عنوان «فرهنگ شفاهی جدایی‌ناپذیر قرآن» مطرح می‌کند و بر این باور است که سبک و سیاق قرآن باز نمودگر این فرهنگ شفاهی است. بر اساس ویژگی‌های صرفاً سبک‌شناختی، چنین گفته شده که قرآن مملو از دستورات و قوانین و داستان‌های مختلف است که شفاهاً و سینه به سینه نقل شده است. اما در مقابل، برخی مانند *لولینگ و لوکسنبرگ* قرآن را متنی مکتوب می‌دانند نه متنی که برگرفته از فرهنگ شفاهی جامعه مسلمانان باشد. در این میان، برخی دیگر دیدگاهی تفکیکی دارند که بر اساس آن، بخشی از قرآن را برگرفته از فرهنگ شفاهی می‌دانند و بخشی از قرآن را متن مکتوب اصیلی تلقی می‌کنند (Reynolds, 2008: 34). مسأله فرهنگ شفاهی قرآن، تا حدودی به نظریه *وانسبرو* درباره تثبیت قرآن نیز ارتباط پیدا می‌کند. از نظر او آیات مختلف قرآن که با عبارات و کلماتی مشابه، محتوای واحدی را مطرح می‌کنند، باز نمودگر متن واحدی هستند که در بازه زمانی خاصی تکامل یافته است (Wansbrough, 1977: 21).

برخی از قرآن‌پژوهان غربی، در ارتباط با مسأله ماهیت قرآن، علاوه بر دو پرسش قبلی، این پرسش را نیز مطرح کرده‌اند که آیا می‌توان یکی از کارکردهای مهم قرآن را استفاده و قرائت آن در نمازهای مختلف واجب و مستحب یومیه برای مسلمانان دانست؟ *نیوویرث (Neuwirth, 2000: 194)* و *وانسبرو (Wansbrough, 1977: 27)* از جمله کسانی هستند که یکی از مهم‌ترین کارکردهای قرآن را در این امر می‌دانند. اما در پاسخ به این دیدگاه، برخی دیگر بر این باوراند که اگر یکی از مهم‌ترین کارکردهای قرآن، قرائت آن در نمازهای واجب و مستحب باشد پس چرا خواندن تنها بخش اندکی از آن (سوره‌های



حمد و توحید یا دیگر سوره‌ها، به اختیار شخص نمازگزار) در نمازهای واجب توصیه شده است (Reynolds, 2008: 34)؟ به علاوه، اسلام بر خلاف مسیحیت و یهودیت، نمی‌گوید که در ایام خاصی باید در نمازهای واجب حتماً سوره‌های خاصی خوانده شوند، در حالی که ایام بسیاری را در تقویم اسلامی می‌توان یافت که برای مسلمانان بسیار بااهمیت هستند. رینولدس با این تحلیل، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که جزئیات بسیاری از شعائر دینی اسلام به‌ویژه نماز، در طول زمان و مستقل از قرآن بسط و تکامل یافته‌اند.

۳- قرآنی که در زمان خود پیامبر(ص) بوده است چه زبانی داشته و چه ارتباطی

میان آن زبان و متن مکتوب قرآن وجود داشته است؟

تقریباً از اوایل قرن بیستم، بحث از رسم الخط اولیه قرآن در زمان صدر اسلام، در میان قرآن‌پژوهان غربی مطرح شد. مورخان و محققان قرآن‌پژوه بر این امر اذعان دارند که قرآنی که امروزه در دسترس ماست، در طی سالیان سال، نشانه‌گذاری‌ها و رسم الخط‌های مختلفی را به خود دیده تا اینگونه با سهولت و به نحوی قابل فهم بتواند خوانده شود. نسخه‌هایی که امروزه از نخستین قرآن‌های مکتوب، در دسترس ماست، فاقد قواعد نگارشی و رسم الخطی امروزه و حرکات کوتاه برای حروف بی‌صداست و حتی در مواردی از این نسخه‌ها کلماتی هستند که به دلیل نبود حرکات کوتاه و بعضاً نبود نقطه‌گذاری دقیق، به چند صورت قابل خواندن هستند. محققان مسلمان، غالباً بر این باورند که این نخستین نسخه‌ها در زمان حجاج بن یوسف حرکت‌گذاری شدند و نیز با قرار دادن نشانه‌های مختلفی در میان کلمات، آیات قرآن از ابهام خارج شدند. در این خصوص، قرآن‌پژوهان در غرب نیز مطالعات و تحقیقات گسترده‌ای انجام داده‌اند. اما برخی از قرآن‌پژوهان غربی بر این باورند که حرکات کوتاه(زیر و زبرها) نخستین بار، پیش از ظهور اسلام، در عراق یا در سوریه و در میان مسیحیان یا یهودیان و تحت تأثیر نشانه‌گذاری‌های زبان سوری یا زبان آرامی مطرح شده و بسط یافته‌اند (Revell, 1975: 178).

برای قرآن‌پژوهان غربی، نسخه‌های نه‌چندان واضح و خوانای قرآن‌های قدیمی و عدم قطعیت آن‌ها درباره نحوه تطور و تکامل آن‌ها در طول تاریخ، این پرسش را برانگیخته است که قرآن نخستین در زمان صدر اسلام اساساً از چه زبانی برخوردار بوده است. کارل

ولرس (Karl Vollers) در اوایل قرن بیستم این دیدگاه را مطرح کرد که رسم الخط قرآن، انعکاس‌دهنده گویش قریش در زمان پیامبر(ص) است که، به احتمال زیاد، همزه را جز در ابتدای کلمات، تلفظ نمی‌کردند. از این رو به عنوان نمونه در واژه "مؤمن" پس از حرف میم، حرف واو آمده که نشان‌دهنده حرکت کشیده "او" است و بنابراین باید آن را "مؤمن" خواند نه "مؤمن"، چراکه در گویش اهل مکه، همزه کلمه مؤمن تلفظ نمی‌شده است. ولرس بر این باور بود که آن قرآن بدون نشانه‌ها و حرکات مختلف کشیده، بعدها از حروف صدادار و زیر و زبرها و نیز همزه برخوردار گردید و تحت تأثیر گویش‌های عربی شرقی، به صورت فعلی، مکتوب و مهیای قرائت گردید. همچنین برخی دیگر از قرآن‌پژوهان و زبان‌شناسان غربی بر این باوراند که برخی از واژه‌هایی که در قرآن آمده‌اند، مانند صلوة (به معنای نماز) که پس از حرف لام، به جای صدای کشیده آ، حرف واو نوشته شده است، ریشه در گویش زبان آرامی دارند که وارد زبان مردم حجاز شده است (Altheim, 1964: 357).

بعدها محققان مختلفی در غرب، با مخالفت با دیدگاه ولرس، این دیدگاه را مطرح کردند که قرآن بر اساس گویش قبیله یا قبایل خاصی نوشته نشده بلکه متأثر از اشعار و ادبیات اعراب بادیه‌نشین می‌باشد (Rabin, 1955, 19 & Fleisch, 1947, 97). از این گذشته، خود قرآن در سوره‌های شعراء و نمل، به صراحت ابراز می‌کند که "بلسان عربی مبین" می‌باشد. اما این امر، برای برخی قرآن‌پژوهان غربی پرسش‌هایی را به میان آورده است، از جمله اینکه، اگر قرآن منعکس‌کننده زبان و طرز اداء الحروف اعراب بادیه‌نشین است، چرا در رسم الخط قرآن‌های قدیمی، همزه در میان کلماتی مانند مؤمن ذکر نشده است در حالی که همزه میانی یکی از ویژگی‌های زبان اعراب بادیه‌نشین بوده است؟ و چرا در رسم الخط قرآن‌های اولیه اعراب‌گذاری دیده نمی‌شود با وجود اینکه اعراب نیز از ویژگی‌های زبان اعراب بوده است (Reynolds, 2008: 36)؟ مطرح شدن این پرسش‌ها از این جهت است که در دیگر زبان‌های سامی همچون در جنوب عربستان، که مانند زبان اعراب حجاز از نظام نگارشی کاملی برخوردار نبودند، نشانه‌هایی از اعراب‌گذاری در موارد مختلف دیده می‌شود، و از این رو نمی‌توان ادعا کرد که اعراب‌گذاری در آن زمان امر غریب و ناآشنایی برای اهل حجاز بوده است.

آنتون اسپیتالر (Anton Spitaler)، زبان‌شناس برجسته آلمانی، بر این باور است که برخی از واژه‌ها در قرآن، به‌ویژه واژه صلوة که پس از حرف لام به جای حرف آ حرف واو آمده است، بازنمایاننده قراردادهای نگارشی در زبان آرامی هستند نه گویش‌های عربی خاصی (Spitaler, 1960: 212). اسپیتالر این تأثیرپذیری زبان قرآن از زبان آرامی را "رسم الخط وام‌گیرانه" (loan-orthography) می‌نامد. برخی دیگر بر این باوراند که در مناطقی از سوریه، کتیبه‌هایی منسوب به پیش از اسلام وجود دارند که در آن‌ها قواعد نگارشی‌ای رعایت می‌شده که امروزه در برخی از قرآن‌های قدیمی همان قواعد را می‌توان ملاحظه نمود، اما بسیاری کتیبه‌های دیگر نیز هستند که منسوب به پیش از اسلام هستند و چنین دیدگاهی را تأیید نمی‌کنند.

۴- قرآن نخستینی که در زمان خود پیامبر بوده است چگونه نسل به نسل منتقل شده و امروزه به دست ما رسیده است؟

یکی دیگر از پرسش‌های مهمی که برای قرآن‌پژوهان غربی از اهمیت بسیاری برخوردار است، پرسش از نحوه انتقال تاریخی قرآن از زمان پیامبر تا عصر حاضر می‌باشد. اغلب ایشان در این امر توافق دارند که قرآنی که در زمان خود پیامبر بوده، با تغییراتی دست‌کم ظاهری و لفظی مواجه شده تا امروزه به دست ما رسیده است. اما بحثی که در این خصوص همچنان برای ایشان مطرح است این است که آیا این تغییرات و اصلاحاتی که در طول تاریخ در قرآن ایجاد شده صرفاً برای این بوده تا خوانش یکدست و شفاف از قرآن ارائه شود یا این تغییرات، خواسته یا ناخواسته، قرآنی که در زمان خود پیامبر بوده را یکسره متحول ساخته و یا به عبارتی دیگر، در آن به طور بنیادی تحریف ایجاد کرده است؟ (Reynolds, 2008: 40).

علاوه بر این مسأله دیگری که برای قرآن‌پژوهان غربی، در خصوص انتقال قرآن تا عصر حاضر مطرح است، این است که این انتقال به صورت مکتوب بوده یا به صورت شفاهی؟ از نظر محققان مسلمان، انتقال قرآن از همان زمان پیامبر، به طور جدی از سوی پیامبر و یارانش با ارائه قرائت صحیح آن و بعدها در زمان عثمان بن عفان و به دستور او، با کتابت آن، کنترل می‌شده است. بسیاری از محققان غیرمسلمان غربی، مانند برگستر/اسر و بک، نیز این تحلیل را می‌پذیرفتند، اما برخی از ایشان با شک و تردید به

این دیدگاه می‌نگریستند (Watt, 1970: 40) و بر این باور بودند که شواهد بسیاری وجود دارد بر اینکه دست‌کم بخش‌هایی از قرآن، در طول تاریخ صرفاً به صورت مکتوب منتقل شده است بدون اینکه بر قرائت صحیح آن نظارت و کنترلی صورت گرفته باشد. چنانکه ملاحظه می‌شود، در میان قرآن‌پژوهان غربی دیدگاه‌های مختلفی در خصوص انتقال قرآن از زمان صدر اسلام تا کنون، به صورت مکتوب یا شفاهی، وجود دارد. اما گذشته از این اختلاف نظر، شاید بتوان گفت هرچند کتیبه‌های ناقص و نه چندان واضحی از قرآن‌های اولیه وجود دارد اما این کتیبه‌های نه چندان خوانا بیش‌تر برای کسانی بوده که قرآن را در حافظه خود نگاه می‌داشتند و سعی می‌کردند به صورت سینه به سینه آن را به دیگران منتقل کرده و تعلیم دهند. به بیان دیگر این کتیبه‌ها بیش‌تر در اختیار کسانی بوده که قرآن را حفظ می‌کردند و صرفاً گاهی برای مرور محفوظات خود و یا یادآوری برخی آیات قرآن، بدان‌ها رجوع می‌کردند. از این امر می‌توان چنین برداشت کرد که در کنار نوشتن قرآن بر کتیبه‌هایی هرچند ناقص و مبهم، سنت شفاهی یعنی قرائت شفاهی قرآن نیز در میان نسل‌های مختلف در طول تاریخ وجود داشته و همین امر، باعث کنترل و نظارت دقیق بر انتقال قرآن به نسل‌های دیگر می‌شده است.

۵- چگونه و چه زمانی، کدگذاری (Codification) و قداست‌بخشی (Canonization) به قرآن اتفاق افتاد؟

در میان مفسران و قرآن‌پژوهان مسلمان، بحث از نحوه و تاریخ شروع نگارش و تدوین صحیح آیات قرآن و نشانه‌های مختلف برای قرائت دقیق آن، از بحث‌های تاریخی مهمی بوده که پژوهش‌های مختلفی در این زمینه انجام شده است. اما بحث از تاریخ و نحوه آغاز قداست‌بخشی به قرآن، بحث مهمی نبوده تا درباره آن تحقیقی صورت گیرد چراکه قداست قرآن همواره از مسلمات تاریخی و اعتقادی مسلمانان در طول تاریخ بوده است. این در حالی است که برای قرآن‌پژوهان غربی، هم بحث از تاریخ و نحوه کدگذاری قرآن از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و هم بحث از تاریخ قداست‌بخشی به قرآن. از منظر بسیاری از ایشان، این دو بحث، به لحاظ تاریخی نیز با یکدیگر در ارتباط‌اند. نیوورث بر این باور است که فرایند کدگذاری و قداست‌بخشی به قرآن، در عین ارتباط با یکدیگر، متفاوت از یکدیگر هستند (Neuwirth, Quran and History: 13). بر طبق

تعریف نیوورث، کدگذاری اشاره به فرایندی از تنظیم و تدوین قرآن دارد که به کمک آن، ابتدا و انتهای جملات (آیات) قرآن مشخص شده و نظم ثابت و مشخصی به قرائت قرآن می‌دهد و هرگونه قرائت دیگری که نظم آیات قرآن را رعایت نکند، نادرست به شمار خواهد آمد. اما منظور از قداست‌بخشی، فرایندی اجتماعی و فرهنگی است که در طی آن، قرآن از حجیت و اعتبار مسلم و بی‌چون و چرایی برخوردار شده است. از تعریفی که نیوورث برای مفهوم کدگذاری ارائه می‌کند می‌توان چنین نتیجه گرفت که فرایند کدگذاری یک متن، از پیش، به نوعی مقدس بودن آن را نیز مسلم فرض می‌گیرد چراکه به لحاظ جامعه‌شناختی، در هر فرهنگ و جامعه‌ای معمولاً برای تنظیم و کدگذاری دقیق متنی اقدام صورت می‌گیرد که از جایگاه و حجیت اجتماعی و احیاناً دینی خاصی برخوردار باشد. در غیر این صورت، به نظر می‌رسد که خود را به زحمت انداختن برای کدگذاری و تدوین دقیق متنی که از اعتبار و حجیتی در یک فرهنگ برخوردار نیست، امری غیرمنطقی باشد. بنابراین، فرایند کدگذاری و قداست‌بخشی یک متن، هرچند متفاوت از یکدیگراند، اما کاملاً مرتبط با یکدیگر می‌باشند.

پیش‌تر گفتیم که از نظر قرآن‌پژوهان مسلمان، تاریخ تدوین و نشانه‌گذاری و کدگذاری برای آیات قرآن، از زمان ابوبکر و عثمان آغاز شد. همچنین در خصوص قداست قرآن، پرواضح است که مسلمانان قرآن را از همان زمانی که بر پیامبر (ص) وحی می‌شد، مقدس می‌دانند. این دیدگاه را بسیاری از قرآن‌پژوهان غربی نیز پذیرفته‌اند اما در این میان، در سال‌های اخیر، برخی از ایشان دیدگاه‌ها و تحلیل‌های متفاوتی دارند که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

وانسبرو در «مطالعات قرآنی» دیدگاه سنتی مسلمانان درباره کدگذاری و قداست قرآن را نمی‌پذیرد و بر این باور است که فرایند نشانه‌گذاری و کدگذاری قرآن مربوط می‌شود به حدود دویست سال پس از زمان حیات پیامبر (ص): (Wansbrough, 1977: 46). این فرضیه وانسبرو با موافقان و مخالفانی از قرآن‌پژوهان غربی مواجه شد. در همان سالی که وانسبرو «مطالعات قرآنی» را منتشر ساخت، جان بورتون (John Burton) با انتشار «گردآوری قرآن» (The Collection of The Quran) بر اساس شواهد تاریخی دقیقی درباره قرآن، دیدگاهی کاملاً مخالف با دیدگاه وانسبرو را مطرح کرد: در حالی که

وانسبرو قرآن را متنی می‌داند که مدت‌ها پس از خلافت عثمان بن عفان کدگذاری و نشانه‌گذاری شده است، بورتون بر این باور است که قرآن حتی پیش از حیات عثمان و در اواخر عمر پیامبر(ص) کدگذاری شده است (Burton, 1977: 239). برخی دیگر، تا حدودی همراه و موافق با دیدگاه و انسبرو، بر این باوراند که در خود متن قرآن، آیه‌ای نمی‌توان یافت که دلالت بر کدگذاری آن در زمان حیات پیامبر(ص) و یا در زمان عثمان کند (Donner, 1998: 35). به طور کلی با رجوع به پژوهش‌های قرآن‌پژوهان غربی در خصوص کدگذاری و نشانه‌گذاری آیات قرآن، به نظر می‌رسد که ایشان به نوعی با اطلاعاتی متناقض روبه‌رو هستند و در وضعیتی شبیه به فیزیکدان‌هایی قرار دارند که نمی‌توانند دقیقاً تعیین کنند که کدام نظریه درباره نور درست است؛ نظریه‌ای که نور را در بحث از امواج تحلیل می‌کند یا نظریه‌ای که نور را در بحث از فیزیک ذرات مورد بررسی قرار می‌دهد، چراکه هر یک از این دو نظریه، به بررسی برخی از ویژگی‌های تجربی و مشاهدتی نور می‌پردازند. از این رو، رینولدس بر این باور است که می‌توان بحث از کدگذاری قرآن را با توجه به قرائن و شواهد موجود، به گونه‌ای تحلیل کرد که مؤید هر دو دیدگاه باشد، یعنی هم آن که بر کدگذاری قرآن پیش از زمان عثمان و ابوبکر تأکید دارد و هم آن که بر کدگذاری قرآن مدت‌ها پس از زمان خلفای پس از پیامبر(ص) تأکید می‌ورزد (Reynolds, 2008: 43):

از سویی، همه ما می‌دانیم که خوانش‌ها یا قرائت‌های مختلفی از قرآن وجود داشته (قرائت‌های هفت‌گانه یا چهارده‌گانه) و این قرائت‌ها در مهم‌ترین شهرهای اسلامی مانند مدینه و کوفه و ... توسط افرادی که خود، از حجیت و اعتبار خاصی برخوردار بودند، دارای حجیت و قداست خاصی شدند. برخی از این قرائت‌ها رسم الخط قرآن را نیز تحت تأثیر قرار دادند اما برخی نه. وجود قرائت‌های مختلف نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم قرآن را متنی تصور کنیم که در زمان خاصی، در قالب کدگذاری شده و منحصربه‌فردی تدوین شده است. از این رو باید گفت مسلمانان در نواحی مختلف از ممالک اسلامی، در طول تاریخ و تا به امروز، از قرائت‌های مختلفی برای تلاوت قرأت استفاده می‌کنند، چنانکه شیعیان غالباً قرائت حفص از عاصم را حجت دانسته و قرآن را به این قرائت تلاوت می‌کنند.

از سوی دیگر حتی کسانی که به فرایند کدگذاری قرآن در زمان مشخصی در صدر اسلام باور ندارند، باید بپذیرند که اختلاف قرائت‌ها صرفاً بر سر یک متن مشخص بوده، یعنی چنین نبوده که متن دیگری وجود داشته که مسلمانان آن را هم به عنوان قرآن تلاوت می‌کردند. نسخه‌هایی قدیمی از قرآن وجود دارند که در آن‌ها، ترتیب برخی از سوره‌ها با ترتیب آن‌ها در قرآن‌هایی که امروزه در اختیار ماست، متفاوت است، اما نمی‌توان موردی یافت که در آن، آیاتی از یک سوره جدا شده و به آیات سوره دیگری الحاق شده باشد. این امر حاکی از آن است که علی‌رغم اختلاف قرائت‌ها در سطح ظاهری قرآن، ثبات و تزلزل‌ناپذیری عمیقی در باطن قرآن وجود دارد که این ثبات نمی‌تواند امری عارضی و تصادفی باشد. این ثبات عمقی و درونی قرآن، آن را به متنی مقدس و معتبر در میان جامعه مسلمانان تبدیل کرده است.

### نتیجه بحث

در ابتدای این جستار گفتیم که قرآن‌پژوهی در غرب، در سال‌های گذشته با اختلاف نظرها و تشتت آراء گوناگونی روبه‌رو بوده است. در ادامه، به برخی از مهم‌ترین مباحثی در حوزه قرآن‌پژوهی اشاره شد که محققان غربی دیدگاه‌های متفاوتی درباره آن‌ها داشتند. البته می‌توان گفت این اختلاف نظرها از یک سو حاکی از اهمیت قرآن‌پژوهی برای محققان غربی و از سوی دیگر حاکی از تنوع منابعی است که در اختیار آن‌ها می‌باشد. علاوه بر این بسیاری از این محققان که در فضای تفکر انتقادی، پرورش یافته‌اند، تلاش کرده‌اند تا تحقیقات خود درباره هر متن و موضوعی را فارغ از هرگونه پیش‌داوری دنبال کنند. برای غربی‌ها، چه اسلام‌پژوهان و قرآن‌پژوهان غربی و چه مردمی که در محیط‌های غیر اسلامی متولد و پرورش یافته و بعدها با اسلام و قرآن آشنا شده‌اند، این دغدغه وجود دارد که قرآنی را مطالعه کنند که تا حد ممکن همان قرآنی باشد که در صدر اسلام بر پیامبر(ص) نازل شده است. از این جهت است که محققان غربی، در مطالعه و پژوهش درباره قرآن، هم به مسائل و مباحث تاریخی توجه دارند و هم به مباحث زبان‌شناختی و رسم الخط. اما ملاحظه می‌شود که دیدگاه‌ها و تحلیل‌های مختلف و بعضاً متضاد با یکدیگر، رسیدن به توافقات و اجماعات، دست‌کم در اساسی‌ترین

مباحث قرآن پژوهی، را برای ایشان بسیار سخت نموده است؛ چنانکه برخی از ایشان بر سر اینکه اساساً متنی اصیل و معتبر به عنوان قرآن در صدر اسلام وجود داشته یا نه، با یکدیگر اختلاف نظر دارند.

گذشته از نبودن اجماع بر سر اساسی‌ترین مباحث مربوط به قرآن پژوهی، قرآن پژوهان غربی، به تصریح خودشان، هنوز از بسیاری امکانات لازم برای پژوهش در خصوص تمدن‌های شرقی و متون کهن دینی و غیر دینی مسلمانان برخوردار نیستند. به عنوان نمونه، با وجود پیشرفت‌های چشمگیر ایشان در حوزه مطالعات علوم انسانی و متدولوژی، هنوز از واژه‌نامه (فرهنگ لغت) مناسب و دقیقی برای واژگان و اصطلاحات زبان عربی در دوران صدر اسلام و حتی خیلی پیش‌تر از آن، برخوردار نیستند. البته برخی از قرآن پژوهان غربی پیشنهادات و راه‌کارهایی برای بهتر شدن و دقیق‌تر شدن پژوهش‌های قرآنی در غرب ارائه کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد وجود اختلاف نظرهای جدی و ریشه‌ای در میان ایشان، رسیدن به نتایجی منطقی و معقول درباره‌ی مباحث مربوط به قرآن را دشوارتر از قبل سازد.



**Books**

- A. Geiger, **Was hat Mohammed aus dem Judenthume aufgenommen**, Bonn: F. Baaden, 1833.
- B. Gruendler, **The Development of the Arabic Scripts**, Atlanta: Scholars Press, 1993.
- C.C. Torrey, **The Jewish Foundation of Islam**, New York: Jewish Institute of Religion, 1933.
- C. Rabin, "Islam and the Qumran Sect," in his *Qumran Studies*, New York: Oxford University Press, 1957.
- Crone, P. and M. Cook, **Hagarism: The Making of the Islamic World**, Cambridge: Cambridge University Press, 1977.
- G. Lüling, **A Challenge to Islam for Reformation**, Delhi: Molital Banarsidass, 2003.
- G. Lüling, **Die Wiederentdeckung des Propheten Muhammad**, Erlangen: Lüling, 1981.
- G. S. Reynolds, **The Quran in its Historical Context**, Routledge, 2008.
- G.R. Hawting, **The Idea of Idolatry and the Emergence of Islam. From Polemic to History**, Cambridge: Cambridge University Press, 1999.
- Ibn Warraq, **The Origin of the Koran**, Amherst: Prometheus, 1998.
- Ibn Warraq, **What the Koran Really Says**, Amherst: Prometheus, 2002.
- J. Burton, **The Collection of the Qur'an**, Cambridge: Cambridge University Press, 1977.
- J. Wansbrough, **Qur'anic Studies**, Oxford: Oxford University Press, 1977.
- K. Armstrong, **Muhammad**, HarperSanFrancisco, 1992.
- K. Vollers, **Volkssprache und Schriftsprache im alten Arabien**, Strassburg: K. J. Trübner, 1906.
- M. Donner, "Modern Nationalism and Medieval Islamic History," *Al-'Usur al-Wusta* 13, 2001.
- N. Abbott, **The Rise of the North Arabic Script and Its Qur'anic Development, with a Full Description of the Uuran Manuscripts in the Oriental Institute**, Chicago: The University of Chicago Press, 1939.
- P. Crone and M. Cook, **Hagarism. The Making of the Islamic World**, Cambridge: Cambridge University Press, 1977.
- R. Bell, **The Origin of Islam in its Christian Environment**, London: Macmillan, 1926.
- R. Blachère, **Introduction au Coran**, Paris: G.P. Maisonneuve, 1947.
- Rippin, "Literary Analysis"
- W.M. Watt, **Muhammad at Mecca**, Oxford: Clarendon Press, 1953.
- W.M. Watt, **Muhammad at Medina**, Oxford: Clarendon Press, 1956.
- Articles:**
- A. Rippin, "Literary analysis of Qur'an, Tafsir, and Sira: The methodologies of John Wansbrough," in R.C. Martin (ed.), *Approaches to Islam in Religious Studies*, Tucson: University of Arizona Press, 1985.
- J.A. Bellamy, "Two pre-Islamic Arabic inscriptions revised: Jabal Ramm and Umm al-Jimal," *JAOS* 108, 1988, 369-78.
- J.A. Bellamy, "A new reading of the Namarah inscription," *JAOS* 105, 1985, 31-48.
- J.A. Bellamy, "Some proposed emendations to the text of the Koran," *JAOS* 113, 1993, 562-73.
- J.A. Bellamy, "More proposed emendations to the text of the Koran," *JAOS* 116, 1996, 196-204.
- J.A. Bellamy, "Textual criticism of the Koran," *JAOS* 121, 2001, 1-6.

Muhammad Abu l-Faraj al-'Ushsh, “**Kitabat ‘arabiyya ghayr manshura fi jabal Usays,**”  
al-Abhath 17, 1964, 227–316.